



سختی فغانی و زواری
کر بل لفظ انرا بیست
الفاظ است باینسان
بمان فغانش از خود
کوهر صفتی نهاده بجای
آید لفظا هوایان
نورش درین شعر
مانی میل آورده
حال من الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا
مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَصَلَّى اللَّهُ
بِالنَّبِيِّاتِ وَخِيَّاتِهِ الطَّيِّبَاتِ وَتَسْلِمُ لَهُ النِّبَا
عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآصْحَابِهِ وَآتْبَاعِهِ أَحْبَابِهِ دُعَا
قَوْمِ الْإِيمَانِ وَسَعَاتِهِ وَوَلَاةِ جَيْشِ الْأِسْلَامِ
كُتَاتِهِ رِعَاةِ حِمَى الدِّينِ وَحُمَاتِهِ

شکر نعمت خیا که می شاید
گر چاه آب از زور اساف

محمد بن محمد بن خاکنکه می باید
نیست مگر که گرس او اسناد

عَدِ حَسَانِ چو صد پهلوان است
آنکه مان عقل جهان بشید
ز آنکه هست آن کاریم : دلوا
فیض سخن همه بغیر و سلا
آفتابش مدام در اشراق
چو در مغرب پیدائی
فریاد پاکش سنه انداز
حرمش الزم الامین
درفد قدرش درون برون
کریمش پیر بر حق
دنیایان اشفع در عصا
بعث او بعث انان همه
روح سطرین علم محفوظ
همه اسوی اوست رومی
آستین چون سجده است
قول او وحی و فعل او قرآن

تسکین حق غیر تحت امکان است
بشیر بخشید در ایگان بخشید
بی نیاز نیاز ازل نیاز
از حکما و علما و ستمدار
برتر از قید و طلق و سلاطین
مانده پنهان این بینائی
و حده لاله الا هو
کریم الاس علم است آن
همه چو پنهان از دوا و بے چون
کامیار هست در و مطلق
عاصیان از وسیله نبر سجا
لغت او زبده بیان همه
یک قلم هر دو کون ملحوظش
در پناهش سیاه و سرخ و سفید
زیر دهن کشید هست را
خلق او نور خلق او قرآن

در دلو بر دل شکسته دوا
خاص ام بی تو هم داشت مراک
شیر گردون اسپین بر او
موش و کرسی گوی چو گاشتر
چشم بدو دولت جاوید
طی شوم روای نگار
آفتابش نام نمید بوش
شاه دشمن گداز دست نواز
گوهر ذات خود چون سفت
شاه یوم جز اعطاف و جیم
روی او تلبه سعادت با
بنت پاکش کرد و یار را
صلوات و سلام حق و اتم
بر و اول بیت یارانش

بیت از نوای او بنوا
تاج و تخت عمرک د لولاک
در دمه ملک کند چو در
لا مکان موضع سخن میشا
الوین رو آخرین خوشید
آفتابش همان بسیر
آسمان از طالع طالع بوش
جز الویش متاسم با
من سینه قدرای الحق
غوث عالم بهار و فتن جیم
کوهی او کعبه سعادت با
حرز جان نام او تلبه ما
قلم و لوح تا بود نام
نیکو نام و دوستدار

در عقبیت صحابه کرام

نما صد آن جای بر و حضور
است غایت زو می شان

چهار حصن حصین کا قیام	چار کن کنین دین تویم
شہسواران عرصہ سکین	بادشاہان چار پالش دین
سرمہ کرد و دیده سر دهر	خاک تعلیم شایان رفعت
ہر کی چہر و ہر جہاںیت	در تو لا اگر نشکیست
بود بر جای خویش بے شائبہ	ہر کی زن نموس حمانی
چار سو جهان آن آباد	وہاں ہر یک سیرل ہاژاد
سرسن یر پائی شان باد	مردم چار ای ایشان باد
بعینہ سیر از سہمہ ہنر	یشوایان اہ غنیمہ

منہد و ذکر متابعت رسم و کتابت قرآن
و باعث نظم این در غرض می طرح الغرلا

باش از فرضہای حق گاہ	باشو امی کاتب کلام ہد
رسم و متابعت کردن	فرض آد نہادن گردن
ہست بعلم آن جو خیر کتاب	حفظ ان لازمست کتاب
بجاہل عین تابع ہد	این ستر اللہ و حکیم اللہ
بر خطش سر نہادہ چون ملکند	سردنیکہ در جهان علم
شد خلاف حظ امام حرام	گفت جہد سر غرض غلام

بابت جائز یا مہلک است
امام علی بن ابی طالب

ره نمایان راه دین هر چادر
 زانکه حجاب و تابعین کباب
 خاصه آن چار تا خلیفه حق
 بعد جبر و کفر بسیار
 هر که جابجاء کند انکار
 لاجرم بنده سیه فتر
 از سایل گرفت لب لباب
 صاف شیرین چو شهد آلا
 جامع و مختصر چو در ثمن
 بوستانی پر از گل و ریحان
 چشم اهل کمال از او بر آید
 بگذرد چون بختیم در ایشان
 یارب این نسخه را در واج ده
 فیض آن بر دوام جاری دارد
 متعین است و عقیده بعد از آن
 معنی آن صریح و لفظ

کرده اجماع بر همین گفتار
 همه در جهاد دین مجتار
 اگر از این ان گرفت حق و نور
 بر همین سیه اندوار
 موجب کفر افتد و این کار
 جاهل صرف بر این اثر
 ستفه از پی اولی و ثانی
 از فردل بر دو کمالی و ملای
 نافع و مستبر چو بار معین
 شده گشته بکفر نفع الغر
 باو عین الگمال از او سوره
 دارد اسب فاتحه زایشان
 بر سرش قبول تاج نهی
 که رود هر طرف چو ابر بهار
 زنده است جمیع نیر خیا
 سام نیست اگر چه بیخ

پیش اہل سخن بود بسند	سخن عام فہم خاص بند
قد راین نسخہ آفرمان دانند	کہ ازین در کتابها خوانند
نظر سفیان بہ سب	عیب جو عیب آورد بر سر
ای خوش اندوختی کہ چون بند	بجبت زنا بر چسبند
خوردن آتش بخیمہ شان است	لیکن نجس باد کہ نجات
سال پنج سووم این اطلال	ثبت میکرد پیر و پیر ہلال
تا کہاں کہ کامل سید	کشتید از اطلال چون چوید
تیر بر لوح ماہ سیم شست	نظم حیدر باب ز رشت
ہر کہ در وی نظر کند دنیا	سینہ او بنور حق سینا ^{۱۲} است
تا ابد نور آن ہوید آباد	و آن سوادش دل ہوید آباد

باب اول در حذف منقسمت بسیم قسم اول
مشمول بر وصول و فروع فرع اول در کلیہ

باب اول نظم ز حذف آغاز	اصل و فرعش ہے نمایم با
سیکم از الف شروع در آن	رہت گویم حقیقت آن
مرد ما کہ صاحب خطبہ	از سواد علوم دیدہ و نہ
زیر آن بنگرند ز آگ	چون بر آسید ز روشن ماہ

چشم آفتاب لفظ بر معنی	محرک و حروف و معنی
صوفیان چنین فاسرند	در هر یک خلق حق نگرند

فصل اول در جمیع الیاتی تصرفات دیگر

دو الف یسه لیه یسما	حذف کردن از هر یک
مثل آیه آدم	پنجاه و شش و اینها هم
مطابق حذف کن یا ندی	هم زبانی بنویسند
همچو یا ای و یا هاست	نیست زین یا ای و یا
زا اول امر و از سوال	و سئل و فسئل و سأل
و میان و لام در همه حال	چون جلال و حال مثل غلال
از بی لام جاریه و تاکید	الف ال از ان بنحیف
لله و للرسول و للجماعه	لله ای شایسته

فصل دوم در علام از حذف الف اسما

و علم که ندانی ست افزون	هم ز حذف که بماند مضمون
عربی نیست حذف هر حال	عجمی بشرط استعمال
چون سکیم و سقیم	نابت مدولی است
هم زها من تحت	بار چهار و ده و هفت

و اما آنچه در آغاز
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول

و عمل یافته نجف قر	ز انکه بسیار لفظ بی مکرار
حزرون گفت فیتین نظیر	غض بن عنین بتو بیکم
چون بود و لفظ چا	لیک مرهمه داور عسما
ساعتی است تا کثرت بزم	همچو حاقین همچو ضاوت
بی لفظ حاقین و کثرت	و شکیمان که انی مانی است
لیک بزمین شیده سجاد	جمع فقال هم از دست خیز
لفظ مطلقا جاب	اسم فاعل و محسوس آمد

فصل پنجم در حذف الف بجمع موش با لم

شده حذف الف با لام	هم جمع موش سالم
هر دو حذف ساز و را	لفظ گر هم شود پیدا
صفت است و صلح است	همچو عورت و صفت است
که بشوری است هر دو است	غیر وضا و لفظ الحما
دو هم یونس و سیوم هم	نیز ایا کتا و وجاست علم
که جسم سجده است	الف و هم سموات است
پیشانی است نه اول	بشهادت هم مکرر با ل
لا هر تحت حکم مضر ماند	ز انکه در بعض کس بجو

و اما آنچه در آغاز
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول

و اما آنچه در آغاز
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول

و اما آنچه در آغاز
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول
 کان بعد از الف حرف
 مضبوط آمده اول

بالتلفيز من

العتبات

البحر

اسم

در

اسم

نوع

باین

۱۲

۲۴

سید

مختار

مختار

نویس

نویس

مختار

و بیان ارم اینک ایگاه
الف اسم از و شده
بسم الله علم و رحمت
از علی و از بلغ علم
بسم ذلک اولئک لکن
بسم فرغ تمام کن گو
و قیمة مسجد و اصحاب
امسکن مگر نصی
بسم اسوی ویر نفاد هم
فرعاً با اشارة من
لا ضمینی و علیهم
بعد و سمر ترا و روان
یا فیتینه اکرین
با خلفک تدار که دیگر
مطلقاً و ان ملک که
یا سلسل خبث و سطر

ابتدای کنم به بسم الله
و فواح نبل و اندر بود
بسم خالق و الاله چنان
بسم ایلک و الیه وسلم
گو بشد بهش با ساکن
بسم لکن و الله
با انهم و بس خلیف
با مسکن بین یمنی
بلغ الکعبه سلسله
با سقطة مضعفة سید
با ختمه غیبت از مرد
با بل اذ رک جزد آهن
حفظاً لسنین اکون
الحالین ظاهر ابرنگ
المغرب خاک و عددا
نیر الکت با شیطان و ن

این چهار کلمه در حدیث است فقط بخلاف
 لا کون فخره در حدیث است فقط بخلاف
 فخره و فخره در حدیث است فقط بخلاف
 فخره و فخره در حدیث است فقط بخلاف

رست گفتم تمام بی کم و کاست
 آرم اینجا که جان بسیار
 هم کبوتر بخیر و خوشتر
 عهد و عهد است با وی
 نیز حتی یقین کنون
 بر آن قتل هم حتی
 در ساس نقتلوم و
 کال عمران شده نضج
 هر چه گدایا آخرین بنا
 نیز القسیه بدان بر مر
 نیز الا انت است از
 نیز از هم بوالصافات
 و حج آمد یقولون زمین
 تا بینی و جارس سکه
 خاص نقال لفظ الیعد
 جای آن تو بر دان گیر از

هر چه بد بر رضا و بطرست
 و آنچه از رضا بطر برون آمد
 ملک ملک ملک ملک
 الین صیغه تشبیه هم
 و یقر لا یقولون هم وان
 پس فان یقولون که اینجا
 قتلوا نیز اخر عمران
 همچنین قتل معه
 و یقر بعد وال فادس راه
 آمده قسیه باید در
 هم قیام و تبدای سنا
 هم ضلعا من عظام زلفا
 و خرمایه قیما دان
 پس بانعام و باید کن رو
 گیر از حج و جاسکری با
 و زخلف سؤل و رگیز

این چهار کلمه در حدیث است فقط بخلاف
 لا کون فخره در حدیث است فقط بخلاف
 فخره و فخره در حدیث است فقط بخلاف
 فخره و فخره در حدیث است فقط بخلاف

این چهار کلمه در حدیث است فقط بخلاف
 لا کون فخره در حدیث است فقط بخلاف
 فخره و فخره در حدیث است فقط بخلاف
 فخره و فخره در حدیث است فقط بخلاف

بطل ما يهود واعرفت	الذنب اول مرصاست
هم توبنا برعد وثل و بنا	هل تجزى در ابتدا می
آخر عسده لفظ الكف	هم عظم اول فلاح دوبا
شد عیدانی بفرموده	لقد كنت بكهف پسته
ابنار السین عون سید	هم حرم است و قل آخر
شد لقمان فضله زین	فتح راعهد علیه الله
نیز ان حمت است هم	که باندیشه مشو معلوم
هم بقدر دوجا غیر خلا	پسین لیس آخر خفاف
پسین خرف برای شد بدو	هم عیدت قل با اولو
آیه المؤمنون بنو نصر	هم خرف آیه السلسله
هم جبرین آیه الثقلان	و رسال اکشوق آخر
گیر از نجم عاد الواله	الف آن بساز ناپیدا
لام باداو وصل حین	از میان شکل نمزه انداز
فصل در کلماتی که حذف آن مختلف می باشد	
باز این لفظها بدان بجملا	طیف اول آخر اعرف
زال عمران تقیه برگیر	کن سبحان کلاهما تحریر

عید
 و
 در خفاف
 یعقوب بفرموده
 الف بزن
 بفرموده
 سناح
 ۱۵
 بفرموده
 بالالف میخوانند
 بصیف هم
 فاش

[illegible]

هم فعال و مفعول و افعال	نیز فاعل و مفعول و فعل
با فاعلی فواعل و فاعل	هم مفعول و مفعول و فاعل
و آنچه در وی ایست بر آید	و آنچه کم از رابعی است بجا
الف سقلم و او و زی	حکمی فاعل و مصدر و فاعل
جز خرد و نیک گشته شستی	هم گشته است و خبر
ساحل و شطرنج و شفا و فاعل	چون بچار و مشارب و فاعل
سار و سار و سار و کس	کان و مرجان و کان و فاعل
باری و بالغ و بیان و بیان	طاب و حیات و حیات و فاعل
با تقاضای تغایر و انکال	با تماشای خزان و اموال
هم حس و عدل و هم نافر	سر شربت و یار و و فاعل
کا و حایجه و خلیج و فاعل	خاک و کفار و شارب و کفار
با مقام مع کوافر و او فاعل	بالواقع فواکه و آلوان
با حقایق امانت و فاعل	لا یبطل و لا یزید و فاعل
با اساو و فاعل و او فاعل	با رجال و استیثان و فاعل
فان و انسان و فاعل و فاعل	هوان و حسیان و فاعل و فاعل
قابل و قاتل و فاعل و فاعل	صاق و کاف و فاعل و فاعل

بازمفات خالق و آفرین	الجواب بحال جلیج فرت
باز اسفار و پسا طیل	هم موازین هم قناطر
باز عواستجی الاخذ	بامنازل منافع و هدا
باز سیت قادی غصبا	جاهد و احاق خالدها
باز عاقی صیام و اخبار	نخای خواب و قیام و اسرار
باز دین و خناسی ظلم	باز اضواء شفاعت و علا
باز اردن الرشاد و اسناد	باز یاد و نال و نال و عباد
باز داری و مایه و یحیی	هم ربا کد جوار و پیش
باز اناسی و عاصم و زار	رفیاد و منام و ساق و
باز الباب و باغ و حیا	سابق و قال و اعمال و کما
باز قطار صابر و من	دامت ازواج و قاصد و من
حال مرتب و خوی و واقع	طال و اکواب و قال و دافع
ضایق و ضاق و با مقام و	ذایق و ذاق و با مقام و
نیز اصلاح و ایم و اسرار	باز اصیلم و قایم و انکار
لا تخافوا و اخر و انصار	استقام و امهاجر و انصار
باز عین حساس و انوار	باز عین غار و انوار

کان مشکلا لا یستغاد واما ما
 البینین لکن انما
 ان یکن الاول والاول
 عنده لک واولاد
 الیاد انکات انک
 القشت علی طوفت
 اعلم ان المصنف

هاتج تمام کانت وعاید	باد واعدل کاتب شاهد
ذکر این خبر فاست بجا سطر	که بکجه سحر سحر سحر
مختصر یکه گیر و فانت	انچه پس ماند آند و شتاب

قنم قوم رخصت یا شکر قبول فرود قبول قبول

فصل اول

عنویم بعد از ان یارا	یت مارا اگر چه ان یارا
کن یک حوت چون و کرد	کر بود و شیر لاس ستن
چون بپین بر پو امین	یک ثابت بود و بپین
یا بود بر طرف چو کشتی	چون قلی انجی یمنی
بچان ان ولی الله	یای مفتوح گشته ساقط
اما تا و قول و یمنی	هر و هر که اهل فضل
یک چون فعل شد قرین	آزمان هر و یاکن شیر
هرچو یمنی مثل یمنی	فصلیما بدان حدیتم
نیز در سینه و یاکم	ر و ر و عین یمنی
سینه سینه و یمنی	کفاهم یمنی و یمنی
یاشده حدقا تا و را	انک بنم تا بست و دجا

قلم را ای القلم و اما کان مشکلا لا یستغاد واما ما
 البینین لکن انما ان یکن الاول والاول عنده لک واولاد
 الیاد انکات انک القشت علی طوفت اعلم ان المصنف
 انچه پس ماند آند و شتاب
 قنم قوم رخصت یا شکر قبول فرود قبول قبول
 فصل اول
 عنویم بعد از ان یارا
 یت مارا اگر چه ان یارا
 کر بود و شیر لاس ستن
 یک ثابت بود و بپین
 چون قلی انجی یمنی
 یای مفتوح گشته ساقط
 هر و هر که اهل فضل
 آزمان هر و یاکن شیر
 فصلیما بدان حدیتم
 ر و ر و عین یمنی
 کفاهم یمنی و یمنی
 انک بنم تا بست و دجا

این کتاب را در شهر کابل در روز دوشنبه ۱۲۰۰ قمری
 کاتب کتابخانه
 کاتب کتابخانه
 کاتب کتابخانه

[illegible]

فی تکرار السجدة اشعرا	الف و صد سجده یا الیا
فصل	
همه عبادت و فصل سنون را	حالت رفع و جبرئیل بی یا
بانی تعالی استین	لیک ثابت از پس تنوین
نیز اگر بعد از و آید	فصل چون مضاعف بی یا
آن بنامی که شد مضاعف	سلفا کن مجذوب یا ایا
همچو یقین هم یعیباد بی یا	استی قال ابن اُمّ ابراهیم بن باب
یعیبادی بیکوت نگر	که باشد جود حسید نمر
الف یعیباد در هر جا	شد با جمع ثابت و بر جا
فصل در زیارات و اید	
کلیه بر سر کرده در سجده	شد و پنجمه حذف یا در خیر
یعنی لا تکفرون یا کافرون	انقون اربعین لا شرف
یقنوت ان یکذبوا	طریعین و کذبون هر دو
شک اقران و عید بنا	از سبب آن تفنید و خوان
بسیار استین با بالو کمر	باسی حدین از جن و امک
نیز مستحیون بر آن نکیان	نیز لایتنون کیف بدینا

اصنافه فالحكم
 بها نفسه فالبار
 من سائر الكواكب
 ياقين عم يوحيا
 فان لقون يعباد
 اللذين امنوا
 في سورة الزمر
 حزين كبريما
 في العليوت
 اللذين امنوا
 ونجا من
 الاثام

٢١
 قال الصالحون
 على حدف تلك
 بناء على حدف
 اللفظ في حال
 تسكون
 الدشون
 فلك
 كمن
 من
 وال

<p>و تقبل دعائهم در برهم قوت</p>	<p>و تقبل دعائهم در برهم قوت</p>
<p>باز بعد از آن در کوفه در کوفه</p>	<p>بازان بطریق فاعز کون والذاریت</p>
<p>ان تری ان یعدون در کوفه در کوفه</p>	<p>ان تری ان یعدون در کوفه در کوفه</p>
<p>الذی التناذیر در کوفه در کوفه</p>	<p>الذی التناذیر در کوفه در کوفه</p>
<p>یا ولی دین الحواری در کوفه در کوفه</p>	<p>یا ولی دین الحواری در کوفه در کوفه</p>
<p>عظمی و آل عمران فانتوا باطنی در کوفه در کوفه</p>	<p>عظمی و آل عمران فانتوا باطنی در کوفه در کوفه</p>
<p>جز باطنی در کوفه در کوفه</p>	<p>جز باطنی در کوفه در کوفه</p>
<p>غیر پس امجدون در کوفه در کوفه</p>	<p>غیر پس امجدون در کوفه در کوفه</p>
<p>و شروع یا مشتمل بر فصول مضل</p>	
<p>لفظ الذی در کوفه در کوفه</p>	<p>لفظ الذی در کوفه در کوفه</p>
<p>هم سبجان در کوفه در کوفه</p>	<p>هم سبجان در کوفه در کوفه</p>
<p>هم انعام در کوفه در کوفه</p>	<p>هم انعام در کوفه در کوفه</p>
<p>باز انشی در کوفه در کوفه</p>	<p>باز انشی در کوفه در کوفه</p>
<p>هم طه در کوفه در کوفه</p>	<p>هم طه در کوفه در کوفه</p>
<p>بهدین در کوفه در کوفه</p>	<p>بهدین در کوفه در کوفه</p>
<p>مؤمنین در کوفه در کوفه</p>	<p>مؤمنین در کوفه در کوفه</p>

بہن گیسے نکدیں کان سپیا	وہج و فاطمہ بنت ملک سپا
یخصی فن کن بیون معلوم	ہم پل دست نرو عیجی روم
نمل ابو پیری ست اما	شد با جماع بعد اش یا
آہدوون ست واد لعل	باز اربعین فی اللہ فی لعل
باز کا شقدون درس	وہا کا لحوہ نیر چین
تشددون ہم نمل و نیر	باز ان رجوعی جوان چان
ہم نصبا دندہ لفظ عذاب	ہم رعد از کتاب روتاب
ہم قیسی عباد تا بزم	با فغان شش نذر بقر
تیسری یا اگر من اہان ہم	پس یناد المناد ہر دوم
آہد کو ہم بیون سجا	سہہ بالاتفاق کن تسلیم

فصل در حذف یا ہی ہر ہم

از بقر کن نظر باین ہیو	اگر مجازی بایست قبل از ہم
وز امام عراقی و شاعری	در بقر حذف شدہ ہے
لیک غیر بقر جہر جائے	ہست بالاتفاق بایک

قسم سوم و حذف و او و فصل در اصول	
و او چون کچھ شد فرون	نیز کے حذف کن ہمیشہ

۹
 وکتبہ انجمن
 احمد علیہ
 اللہ تعالیٰ
 علیہ السلام
 اللہ تعالیٰ
 سن الف
 علیہ السلام
 ۲۲
 اللہ تعالیٰ
 بالاتفاق و ملنا
 قال بایک
 و اللہ اعلم
 یقیناً معلوم و
 سہ نوم

از دو نوش یک مکن تحریر	حرف پنجمی ز بسیار گیر
ربنا چشم کتابنا باین	تیز تر شاد و خالمه سیر
باب دوم شکر زیادت حاوی بر سه نوع	
خفتن خنده دست مبراست	خامه من اگر چه خامه شست
سخن او چنانچه نایب است	در کف او گلستانه بر آب است
که بریزد بناتش از مقدار	جدا طوطی شکر گفتار
می کند جلوه ای شامه	دلبری در پرند عیاشه
لولوی آبگون نهد بختار	سرخند در بجزر است و آ
عنبر تر بر آه می کارد	مشک ده در استین آرد
حبش و روم در تسلیم و	بند و چین از نسیم آید
دستیه کند ز سنبلیله	چون دست زینین آید
بند روم کار خانه چین	می کند از سواد مشک آید
اطلسی گشت قلم کاری	چون پوشد کلاه زنگار آید
گل در میان چو پنبه آید	قد او سر و بوستان چال
هر که بر خور دوست نه آید	نخل بر پیوه ز خزان به آید
در سرش هست طره سودا	سر هند خطه خطه در جاک
بر زیا و در کتون کمر بست	سند آرد و سر بس در دست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

من لا يؤمن بالله واليوم الآخر
فإنه لن ينجى من الله العليم العظيم

غنای کلمات
 این کتب الهی
 نه انت بفرست
 دهنی جسیج
 الحضا بالان
 دهنی جسیجها
 طاعت الیها
 ۳۰
 الله جسیج
 طاعت الیها
 جسیجها
 طاعت الیها

در بود سر بر کن بیامر سوم بهیچ جنتک انحر تا افت لیک منی و گشت از دنیا بق چندین مطلقا بدن دنیا اگر چه کجاست اندر ان بخت بهره اش با قطست از نر	داو بنویس که بود مضموم بهیچ آتدین چو اوتن با نسا نیز حق حق است بی همچنین سر کافا نیز از ممتکت اندر نسا لفظ یا تکل بنور هم مگری
---	---

فصل دوم در حذف هجری که بعد از و ف

چون کیم یا داو و فا خور و مود بهیچ و اء و توفی و و و اء و ف	ز اول امر نیز حذف گشتند بهیچ و اء و ف و ف و ف و ف و ف
--	--

فصل سوم در رسم هجری که در ابتدا و افع

چون الی و اء و اکن بافت چون سگنل یان فان کمن جزیلکده سو اء جزیلکده وصل کرده نوشته اند که با و است بهره اش کیم	بهره در ابتدا کن با الف که به دخل با و است حرف ک جزیلکده ساعه اء و ف که در هر جای حرف در هر جا بی نوم است هکذا
---	--

فصل چهارم در آرایج هجری

2

وریک یک چاد و پنجره جمع آیند
 آمده خلاف از مردم
 چون آنک از استغفار
 پس اینها که چون آیات
 غیر این چند جا که بی کم و کا
 شعر را سخت این کتاب
 پس کتابت را که باشد
 پس این دان و این
 ز آل عمران در آن و این

یکی از شهر و حدف بنمایند
 کما و لیس با قط است یادم
 بیا آنزل رگ کاف و شمس
 هم آنفک است که در سبیا
 با الف ایل و دوم با یا
 خاص و قه دیدان کینکا
 که بصافات حاجی و با
 هم آمده هر مکان می بین
 هست با و شهر و دوم

فضل بن محمد و حسن و محمد و حسن

مستحکم چو درسیان آید
 پس الف جامی فقه بران
 چون سال تقوّه و سنه
 اطمینان و اشیانست مهم
 که اگر بهره فقه دار بود
 پس باقیل تا بیع انجا

حرکت دیده ستان سید
 غمزه او او که ایکن
 مگر اندک کلن چو
 هر سه اخذ بهره شد حکم
 یا بنا قبل که سه وارید
 چون بنام او

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

صلى الله عليه وآله وسلم
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠
 في داره في مكة المكرمة
 في داره في مكة المكرمة
 في داره في مكة المكرمة

الاستیسه و بیهوشی و ۱۶ ابرو و پتیاره و زهره و ۴
 بنده و چپ و راست و ۱۶ ابرو و پتیاره و زهره و ۴

این عمل در عروانی پدید آید	مدنی را اولی نموده بر جاست
سه جنازه بیوسفه ششم	شده با اختلاف اوش کم
لفش اولی حجب دارند	و نذران اتفاق می آرند

فصل نهم در رسم هجره که ماقبلش ساکن باشد

چون ماقبل هجره شد اسکان	حذف سازش بجهت وزن
همچو یون سکت و سئل	سواء و عمل شیا و سئل
هجره مؤنث اولیک بیاید	نیز النشاه بالف هر جا
ماید را بتوأم شد بالف	و قصر لکنوا شد بالف
روم اسم فقط لکنوا	بعد او است الف پس از و

فصل نهم در تعیین جای کتابت شکل هجره

جای هجره پو عین یخوانی	وضع شکل هجره سیدانی
صوتش گروا و یا باشد	وضع شکلش بران بجای
زین سبب شکل هجره شد	عین صغیر شد معروف

فصل دهم در رسم هجره که آخر کلمه باشد و ماقبلش متحرک

آخر حفظ هجره چون باشد	قبل و نیز میگون باشد
متجیل خود شود سطر	مثل ساکن که پیشتر شد مذکور

در این عمل در عروانی پدید آید
 سه جنازه بیوسفه ششم
 لفش اولی حجب دارند
 فصل نهم در رسم هجره که ماقبلش ساکن باشد
 چون ماقبل هجره شد اسکان
 همچو یون سکت و سئل
 هجره مؤنث اولیک بیاید
 ماید را بتوأم شد بالف
 روم اسم فقط لکنوا
 بعد او است الف پس از و
 فصل نهم در تعیین جای کتابت شکل هجره
 جای هجره پو عین یخوانی
 صوتش گروا و یا باشد
 زین سبب شکل هجره شد
 فصل دهم در رسم هجره که آخر کلمه باشد و ماقبلش متحرک
 آخر حفظ هجره چون باشد
 متجیل خود شود سطر

١٠٠

مجلس الوزراء
القدس الشريف
السلطنة

عليه السلام
وغيره السلام
فقرن

مستوفی
مهر ۱۳۱۹

۴۳

بکس بدان و یستضر
شاید و بعضی قرون پس
یتقیان چنان در میدان
چون بود اهل فقه لفظ نبوغ
پس الف اکبر با پیو
در فلاح انکه اولین آمد
آمده اتفاق در هر یک
انچنان ان باختلافی کم

وَقَدْ كَرِهَ الْغُلَامُ الْفَرَسَ الْمُدَّ

صَوْنُشْ مَطْلَقاً بَلْ جَاهِر
آدَمَا بُو اَوْ جَنِي جَا
الْفَنِي بَلْ كُنْ يَادَهُ وَرَا
لِيكَانَ هَمَّ سُبُورِهِ سَوْر
وَسَطِ غَاوَرٍ مَقَادُوعِ غَا
هَمَّ بِطَا عَرَبِ الْعِلَاقِ
غَيْرِ لَامِ آدَمَتْ وَرَا

پس شوری هست هم طهر
 پس صفات اکمل
 بین الی آخرتسان اما
 بعد اقبال و او اندر
 متفق است جمله مذکور
 خلف الی اعتبار در آن
 نیز لفظ خبر او بجهت من
 لیک خورشید با وجبت
 لیک اندر جن و عالم
 در عوالم او می آید
 دیگر آنچه که است آید

هم در لغام اولین دو
 هم یکنه مین بین
 نیست صوت همزه او
 نیست حرف و خوشتر
 بخت است چند جا مذکور
 لغام اول شعرا
 که در آن هر دو او شد
 در منیر و او کالاد است
 هم جن و آن که است
 در میان عبید آن
 مرقع الاختلاف فی سوا

۳۵

فصول و ابدال فضل اول و ابدال الف و او

سختی که بدیل اول و ارم
 الصلوة الحق چون آید
 لیک اگر میشد منتهای
 چون حیاتی که است اما

اندرین باب چارمی آید
 الف آن بود و بکارند
 الف آن همان الف برگیر
 بدو جا آید و او

سفر حج و عمره

بدو یا جائز نیست شکر یا	هست حذف کی دلی اولی
گیر بخشی ز نایده بی	همه یا کاف را در هم می
که درین هر دو خلاف است	وزن یا یقین قبل میم و ی
بالف اگر کنی بغیر شکر	هست یک یا و یک الف او
<p>فصل دوم در اجتماع یا مین و حال لفظی</p>	
گردو یا باز یاده از یک	جمع گرد و نبر و سیم پیدا
چون در وصف را باشد جا	بالف کن بدل یک زها
مثل شکر لفظ دنیا	باز فحای چون هلا آی جوا
الحی یا چنانکه احیاها	مثل رو یا ک گیر محیاها
لیک محلی برون و زمین	آهی فعلیش یک در باب
در اصول اختلاف است	ظاهرش غیر لفظ یا لیا
و خلاف خلاف شدید	کس یک یا گفت کس ی
لیک لفظ عقیده و متنع	هست ظاهر هر دو یا
در عقیده لب کر شد پیدا	فعل را دو و اسم را یک یا
جیری آن امام ربانی	که بعلم سنت دانی
گفت خداوند بالادرم کیا	هم محلی و هم به سقیها

۴
منه حضرت ابی
الحسن علی بن ابی طالب
الرضا علیه السلام وکلمه
وینبشیر علی بن محمد
علیهما السلام وکلمه
وینبشیر علی بن محمد
علیهما السلام وکلمه

ہست حذف کی ولی اولی

مقام اور اپنا

وہابیہ کے قتل و سرکشی

سب کیا و کیا الف و

بدو یا جانیرست

پیشانی نائیدہ

له درین مورد و خلاف آنجا

الف (کرکھی) مضمر ہو

فضل و مہم در اجتماع یائین و حال لفظی

کروماتازیا و اوزونیک

چون موصوف را نباشد جا

شکل مشق لفظ دنیا و ن

لکھو یا جناب کہ احیاء

ایک نئی پروین و زمین

صورت مختلف

خلف مختلف شدیدا

ایں لفظ عقل و معنی

قتل نفسک شدیدا

ی آن امام رضا

ت خذ فستق باللازم مكي

تمح کرو و نیز در قسم پیدا

الف کن بدل کیے نہ ہا

زخمی های من هیا ای سحر

شَرْوِيَاكْ كِرْمِيَا

میں غلہ پیش کے دریاں

بیشتر عظمی لفظ بالیا

بیکہ گفت و کسر و

تظاہر ہر دو مباح

برادر و هم را یکجا

حکومت و امور دنیا

الحمد لله رب العالمين

مجلس
عربی
قلمی
کتابخانه

تغیر القضا
تقنیہ عالم
سیکشن الف ب
چو چو بیکی

۳۷

موسم بالیاری علی
الاحوال ۱۲
ہفت چاند سوسو

مکملات و نعم

طبرستان و دیلم

سید

۱۴

صاحب بدو من محقق کا
 لیکن منصف قول ہے
 گفت و فعلش الف بریا
 غیر انفال کان پریم
فصل ہایم در تصرفات
 شد بیا آخر الی و منی
 نیزانی ظرف سو اقام
 ہم لدای ہر کجا بود با یا
 شد گاہ بنون ادا الف
فصل ہایم در تائید طواری و مائیدی و مائیدی
 تائی نیت اسم کو تہ ساز
 رحمت اللہ چار جا بشمر
 رحمت تہ پاک اول مریم
 نعمت اللہ در قبر ملے
 در ہر ایم دم ان دو مائیدی
 ہم عمر ان فاطمہ و لقمان
 سنت لاکھ و لکین و انفال
 ایک بعضی جو فعل تہ در
 اندر اخر ان ہی ہو دو مائیدی
 و بی ہم دو جا بز حرف ہم
 نیز در مائیدی دو مائیدی
 نخل و چنان سے مائیدی
 پس نہایت بطور آخر و
 سنت مائیدی

باصدا و الصدا
 دالار و الباقون
 خلا من اصد
 و مزة غلان من
 المصيطرون
 قبل فصل

و بقبر مصيطرون اصد	طور را المصيطرون
دوی اول بسین نهج	در سیم هر دو وجه سیم
قوات اخرین اصد و بکیر	رسم هر یک اصد و بکیر
باب چهارم در وصل و فصل	
بر درختین چو حبه زخم	برده از وصل و فصل بکنم
مشمول بر دو قسم است قسم اول در رسم هر یک اصد و بکیر	
ست الا بشی نهج و فیصل فصل اول در قطع آن	
هم جا وصل ساز ارا	قطع کن لیک یا دو بار
اول آن اقول دلا و	باز آنی تقو و اشم ان صا
باز آن کلا اله الا هو	سوره بود جفت موضع
نیز که کعبه و است دوم	هم بسین امتحان و دخان
هم نبون کن نبون حج	بنیاد با اختلاف روت
لیک ا که کسره و اب	وصل کن هر یک با دو چار شود
فصل دوم در قطع اصد و وصل و ان و	
وصل من زما	

الافق و الا
 این اصد و بکیر
 کعبه نبون
 لا یستدین
 یا علی ان کلا
 جند و
 الشیطان
 ان کلا
 م
 عین و نبون
 نبون و الا
 ان کلا
 روت و ان
 روت و ان
 روت و ان
 روت و ان

رسم هر یک اصد و بکیر
 روت و ان
 روت و ان
 روت و ان
 روت و ان

لیکے میرا نام بود
این مکان کن قصه
با تو گوا فایسته ما بقدر
لیکے در رسد بهر حد
یوم هم هم بفتح و میج
یوم هم یارون در تار
خاصه شد درین دو جاس
یعنی چیں اندرون چیا
لب النون بان که انی
ان کو دان مست در سر
هم نکت امانه کبک صدا
اهل تحقیق گفته اند که آن
هم بصافات لفظ الی
لیکے یببینوم در طه

قطع و در کل آن تمام بود
 کرد و بواسطه غلبه همین
 یا یونجه که نیز خنل اند
 هم در این قطع آن او
 مومن و آریات را جدا
 پوشی و هم علی التار
 زیرا که هم شد بهر از خود
 الا و وصل احکامیت
 غیر کیم و قیام این مرتبه
 یکساله که بود وصل نما
 نیز عن مکن بخیر و نور و جا
 نیست واقع بغیر این و مکن
 کات بخیر تا این ام خنیز
 نون با و او سوره وصل نما

فضل و ذکر بعضی حروف متطوع و موصوف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

9

—

4

١٠

١٠

2011

۱۰

✓

34

۱۰

2

13

کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی
مطالعات اسلامی
تهران - خیابان
میرزا یحیی خان
مطهری - پلاک
۱۰۰ - تلفن ۱۲۳۴۵۶۷۸

لیکن اینچه فہام است ز جدا
فاسی تعقیب نامی تنبیه است
لام تعریف سیر است مقصود
ہم حرف نوشتہ بالفہم

وہم کتابت و وصل و وس سؤ

و صل با هم کین بنوس سوار	گر چه صحت با حروف ذکر
چون المص بحس	بمخندین این را اول مریم
شد آل و طاس	چون المص بحس
لیک خود سوره شور	و نه عیسیٰ حد

ساجات الی غافر الذین اخطاؤکم فی السب

یا الهی جدا میکنی یکدم
رخسین در میردم آخف
در محبت اگر چه درویشم
بتم دار بر سر توحید
لشی سوی خواستین کنی
بدر سینه از این الفهم

[illegible]

مفتی محمد شفیع صاحب دہلی
انجمن اہل سنت و جماعت دہلی
عقیدت و تفسیر قرآن
جلد دوم

تو شفا بخش کار فرمائی	بستم از علتی که
نبکوئی بدل کین بدیم	صحت ده علت خودیم
زینتم ده بستیر مردان	بیمه و باطنم نکو گردان
معنی کر با طیف خویش عطا	که چه کردم تمام عمر خطا
سندرج جمله علومم رو	که شود منصفی رسومم رو
بعلومم خود خست اصم ده	از رسوم جهان خلاصم ده
که توانی روشن من مانم	راه سخت فنا کن استانم
دانی نکو با نعم ده	سین چه گویم که این و آنم
کن عنایت کمال ایامم	از بدن چون بر شود بزم
محو ذات تو شوم یکبار	تا بعوان محمد مختار
سایه رحمت دیم بر سر	جان فشانم بپای آن سر

۲۵

خاتمه

کرد چو نماه بر فلک ستر	شکر کین نو عود من بخرج کر
بر کشیده در رخ نقاب قضا	مجتبی شد بزم ای صفا
نظم خدیو برین سال قدوم	در دود کرد نرد هر دوام

در دو هر که بکشید گنج دانی	اما برین بگرد خرمی
سینه اش پر جواهر مکنون	مولای بکون خدیرون
پوشش و شنیدان ملس او	عقل کل نیز این
روی خود سوی جنت پیلان	عقل و یاقوت و قف یار
لیکن از نظر باطل	که کند استیاریت
لعل اگر خود بفرستد	سنگ نپند شریک
منصفی کو خرد ببرد	سست از راه بر
عقل سوی شما بر آورد	شش و این
لعل و یاقوت نظم گردد	که ندیش بدید و هر مدید
جای آن جوهر بخت باد	کز کمر آخینین گهر بکشد
اگر بخوابد خدای بخت بند	آفتابی شود و خشنود
نوزاد بر سر بهمان گیرد	و در تری زمان مان گیرد
مقدور صدق جانی نامزد	از لقای محشی شد لشاد

مُنَاجَات

یا الهی بخت و عزت	یا الهی بخت و عزت
-------------------	-------------------

ابوالمحببت ایشان	این خوش در بیان
که خطای گذشت در ختم	که خطای خوشیستم
بجز از بر طرف امیدار	فیض آن هر طرف ایشان
با گزشتیم تو که غفرا	عمر سنت در سیه کای
حسن ظن کرم بسیار دانا	گفته اند که تو دار و باز
امر لا تقطعنا عظیم	تو عظیم در من گشت عظیم
که حق بجز عطا عظیم	چنین قدر سهو و جرم عظیم
رحمت تو گذشت چندی پیش	گرچه کردم گناه از حد پیش
راه باریک و در منظر نگاه	شام تاریک شیر بر سر راه
آن من باین راه رویت گشت	زیر پایت و قیر بر سر سنگ
وای بر کسی بی این خوار	این مان گر نشکینی یار
ای خداوندگار من رحمت	بر من صفت ار من رحمت
پیشتم دارم تو عطا عظیم	نا امیدم کن جو عظیم
تا زنج و کرب با سایم	در پناه بخوا کن جابیم
بخط خوش شتایی ده	از خود و غیر خود را محبت
تا زنج و کرب با سایم	توبه و عذر بر تو رجعت

۱۴۷

در قافله این شعر
سخت شامل است فافهم
ایده جلیل و ادراک

مکن تو عیدیم تا کنم زاری	چو قصان مکن کجبار
اندوختین مکن دوم	جبره از خاک مصطفی لوم
ختم محمد صغیر تندر	
استجب بنا و مولانا	

ختم

از عطا یاسی کسب آری و مواهب غنیمت نشینا
 که هر زمان همه دال شامل حال هر ذی بال است
 درینو لار ساله مرتع القرآن فی رسم القرآن
 بصحت تمام و عقر نیک مالاکلام فاضل شبل
 جلیل مکن کین ملت و دین جاف غلام یاسین صاحب دام قبال
 حسب فرمایش مولوی سلیم الدین خان صاحب سلمه اش
 تعالی ایسے یوم اقیام سبعی ہو نور کار پر دازان بطبع
 ہو پ پر پس لاہور یا خست تمام سید احمد علی
 کل حال و صلی اللہ علیہ وسلم خیر اللہ و اللہ و صلی
 جمیع اکاتب و شاکس کہ مساند بندہ مزار عشق

۲۹۷۶۱۲
 CALL No. { ۱۳۷۰ ج ACC. No. ۷۰۲۵
 AUTHOR _____
 TITLE _____ مرتبة الخراسان في رسم القرآن

--	--	--	--



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

